

پاسخی به یادداشت «اون شب که بارون اومد»

هم چنان «شمشیر از رو»*



■ رحمت‌اله رجایی
روزنامه‌نگار، پژوهشگر تاریخ محلی

نهضت مشروطه‌خواهی در ایران آن قدر مهم، تأثیرگذار و سرنوشت‌ساز بوده و هست که هم چنان می‌طلبد بعد از گذشت بیش از یک‌صد سال، از ابعاد مختلف به آن نگرسته و پیرامون آن پژوهش، بحث و مطالبی نوشته شود. یکی از مباحث مرتبط با آن، مشروطه‌خواهی در دیگر مناطق و شهرهای ایران است. اگرچه کانون اصلی نهضت مشروطه، شهر تهران و سپس شهرهای تبریز، رشت و... بودند، اما در دیگر نقاط ایران هم شاهد وقایع و اتفاقاتی مرتبط با مشروطه‌خواهی بوده‌ایم. خوشبختانه در سال‌های اخیر به علت توجه به «تاریخ‌نگاری محلی»، اساساً شکل‌گیری رشته‌ای به نام «تاریخ محلی» و پیدا شدن اسناد و مدارک، در بسیاری از شهرها، مطالعاتی در این زمینه صورت گرفته و آثاری هم منتشر گردیده است. در این زمینه، ایالت استرآباد به مرکزیت شهر استرآباد شاهد رخدادها و وقایعی بوده که افرادی ضمن توجه و پژوهش در آن، به برگزاری جلسات و خلق آثاری از قبیل مقاله و کتاب پرداخته‌اند. این موضوع هم چنان جا برای بحث و پژوهش دارد و گفت‌وگو در این زمینه، می‌تواند به شناخت تحولات ایران و ارتقا بحث کمک کند.

■ **یکم)** در زمینه نهضت مشروطه‌خواهی در استرآباد، از گذشته مطالبی در کتاب‌های مختلف چاپ و منتشر گردید و برای نخستین بار در سال ۱۳۸۴ دو جلد کتاب با نام انقلاب مشروطه در استرآباد (گرگان) چاپ و منتشر شد. اوج توجه به موضوع مشروطه در استرآباد، برگزاری همایش یکصدمین سال مشروطیت استرآباد بود که در سال ۱۳۸۵ در تالار ساختمان پیش‌آهنگی آموزش و پرورش گرگان واقع در خیابان کاخ، با حضور مهمانانی از داخل و خارج از استان گلستان برگزار شد که در آن مقالات و سخنرانی‌های مختلف ارائه گردید. به دنبال این همایش مقالات بسیاری در نشریات استان منتشر و برخی دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد رشته تاریخ، موضوع رساله خود را به آن اختصاص دادند. از همان زمان برگزاری همایش، جناب آقای کاظم طلیعی وجود حرکت مشروطه‌خواهی در استرآباد را منکر شده و با نگارش مقاله «شمشیر از رو» به مخالفت با آن پرداخته و اساساً وجود همچون حرکتی را نفی کردند که این انکار هم چنان تاکنون نیز ادامه دارد. آخرین نوشته ایشان که با تلاش وی برای یافتن یک فیلم

قدیمی و در نتیجه تماشای فیلم «حماسه روستازاده‌ی گرگانی» سبب شد تا داستان فیلم را که به قول ایشان «در اصل دروغی بیش نبوده، دروغی که سازنده‌ی اصلی‌اش همان نوجوان بود سخت تحت تأثیر کار ریزعلی قرار گرفته بود و به نوعی با او هم‌ذات‌پنداری کرده و در خیالات خود به جای او نشسته بود و نیز کسانی که دانسته آب به آسیاب این خیال‌پردازی ریخته و به آن دامن زده و دروغی بزرگ را حماسه جا انداختند».^۲ به قول خود به «داستان پرآب چشم مشروطیت استرآباد» تعمیم دهد و باز شمشیر خود را از رو بکشد و... پیش از آن که برخی از مطالب ایشان را مورد بررسی قرار دهم، یادآور می‌شوم که بحث و گفت‌وگو حتی انکار آن چه که در استرآباد اتفاق افتاد، بیش از همه می‌تواند به پختگی موضوع مشروطیت در استرآباد کمک کند و آن را ارتقاء بخشد، اما این بحث و گفت‌وگو نیازمند اصولی است:

■ **دوم) اظهار نظر و نوشتن پیرامون هر واقعه تاریخی از جمله نهضت مشروطه خواهی، بایستی مبتنی بر ارائه اسناد و مدارک تاریخی باشد و به خصوص از تگه‌پرانی و متلک‌گویی به دور باشد.** متأسفانه آقای طلیعی در این زمینه سابقه طولانی دارند! از همان ابتدای طرح مشروطیت استرآباد، ایشان ضمن بیان دیدگاه‌های خود، متلک‌هایی می‌گفتند که به دور از شیوه علمی است! نگارنده نمی‌خواهد به سابقه این نوع رفتارهای آقای طلیعی بپردازد، اما اگر نیازی شد حتماً این کار را می‌کند. در همین نوشته اخیر، ایشان متلک‌پرانی را تکرار کرده‌اند؛ برای نمونه در قسمتی نوشته‌اند: «تمامی کسانی که در این سال‌ها به‌ویژه بعد از سال ۸۵ (صدمین سالگرد مشروطیت) در این موضوع خاص نوشته‌اند قبل از سال ۵۷ هنوز به دنیا نیامده بودند یا دست‌کم در آن تاریخ کودک و دست بالا نوجوانی بودند که در کوچه‌ها گردوبازی و یا لنگه‌بازی می‌کردند».^۳ گویی از نظر ایشان، فقط افرادی که در آن زمان (زمان واقعه) بوده‌اند حق اظهار نظر دارند و آن‌هایی که در کوچه‌ها «گردوبازی» و یا «لنگه‌بازی» می‌کردند حق اظهار نظر ندارد! با این دیدگاه ایشان، افراد حق ندارند درباره وقایع زمانی که هنوز به دنیا نیامده بودند بحث و گفت‌وگو کنند. به طبع ما هم اصلاً حق نداریم مثلاً درباره دوره صفویه و دورتر از آن؛ مثلاً دوره هخامنشی بحث و گفت‌وگو کنیم، چرا که نه فقط ما، بلکه اجداد ما هم هنوز به دنیا نیامده بودند! یا نمونه دیگر از متلک‌پرانی ایشان «با فرارسیدن سال ۸۵ عرق ناسیونالیستی برخی حضرات در منطقه تازه گل کرد و شروع کردند به تاریخ‌سازی برای این واقعه و تا آن جا پیش رفتند که استرآباد را کانون ملت‌هت مشروطیت نامیدند و همایش و نمایشی (منظور همایش یکصدمین سال مشروطیت استرآباد) را راه انداختند و... متلک گفتن و تکه پراندن به دور از اخلاق و اصول علمی است. همه می‌توانند، بگویند و بنویسند: همایش، نمایش، گردوبازی و لنگه‌بازی، اما این نوع گفتن‌ها و نوشتن‌ها نه فقط علمی نیست بلکه مبتنی بر ادب و نزاکت هم نیست! یادآوری این نکته هم ضروریست «عرق ناسیونالیستی» در حد و اندازه خود، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه بسیار هم خوب است. چرا که گفته‌اند «حب وطن از ایمان است». در واقع آن‌هایی که نسبت به زادگاه یا مکانی که سال‌ها در آن زندگی کرده‌اند، عرق ناسیونالیستی ندارند، دچار خطا و اشتباه هستند، از این رو در مواردی آب به آسیاب کسانی ریختند که چشم طمع به خاک ایران کرده بودند. نگارنده عرق ناسیونالیستی را از علاقه به روستای زادگاه خود تا شهرستان و سرزمین‌گردان و تمام ایران عزیز و در نهایت ایران بزرگ فرهنگی با مطالعه و پژوهش در جای جای آن، به خصوص سرزمین تاریخی گرگان جستجو می‌کند.

■ **سوم)** بحث، گفت‌وگو و نوشتن راجع به موضوع‌های تاریخی، ازجمله مشروطه‌خواهی، زمانی مفید، کارآمد و آموزنده است که از حالت شخصی و تمرکز بر روی افراد خارج شود و صرفاً موضوع را در ابعاد گسترده مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

متأسفانه نویسندگان محترم در یادداشت «اون شب که باران اومد» و دیگر نوشته‌های خود، فقط فعالیت و نوشته‌های یک نفر را نشانه گرفته است؟! در صورتی که افرادی دیگر هم در این زمینه، نه فقط مقاله، بلکه کتاب نوشته‌اند. هم‌چنانکه گفته شد اولین بار کتابی در دو جلد با نام انقلاب مشروطه در استرآباد (گرگان) در سال ۱۳۸۴ چاپ و منتشر و تاکنون سخنرانی‌ها و مقالات بسیاری توسط افراد مختلف در نشریات چاپ و منتشر گردیده، اما نگارنده تاکنون نظری یا نقدی درباره آن‌ها ندیده و نخوانده که ایشان پرسیده باشند، آیا اصلاً نهضت مشروطه‌خواهی در استرآباد آن قدر مهم بود که ما بخواهیم نام کتاب دو جلدی خود را «انقلاب مشروطه در استرآباد» بگذاریم؟ گویی ایشان بیشتر با «دبیر همایش یکصدمین سال مشروطیت استرآباد» مشکل دارند و با بقیه که بیشتر در این زمینه نوشته و فعال هستند کاری ندارند؟

■ **چهارم)** نویسندگان محترم در آخرین نوشته خود یادداشت «اون شب که باران اومد» متوجه مسائل دیگری هم شده‌اند. ایشان در پایان مقاله خود می‌نویسد: «اجازه بدهید که خیلی وارد مسائل مالی و خصوصی این‌گونه فعالیت‌ها نشویم [و آن‌ها را می‌ترساند که] امیدوار هم هستیم مدعیان نخواهند وارد این حوزه شویم»^۵ به قول نویسندگان محترم «حضرات تبلیغات چی نه دل‌شان برای انقلاب مشروطیت و برقراری قانون و یادآوری افتخارات یک شهر، بلکه به حال خود سوخته است و برای جیب مبارک و سری از میان سرها درآوردن و ...»^۶ با شناختی که نگارنده از فعالان این حوزه و افرادی که تاکنون کتاب و مقالاتی پیرامون مشروطه‌خواهی استرآباد نوشته و نشست‌هایی را برگزار کرده‌اند دارم، می‌دانم که چیزی عاید آن‌ها نشده است جز دردسر و ... همان همایش یکصدومین سال مشروطیت استرآباد، مشکلاتی را برای نگارنده در آموزش و پرورش ایجاد کرد و مسئولین وقت اداره علیه اینجانب موضع‌گیری و ... کردند که در صورت نیاز آن‌ها هم گفته خواهد شد. این‌گونه برخورد در مباحث علمی و تاریخی، اصلاً صحیح نیست. همه می‌توانند این نوع حرف‌ها را بزنند. عجیب است در مورد همایش یکصدومین سال مشروطیت استرآباد از همان زمان، موضع‌گیری آقای طلیعی با ارتجاعی‌ترین نیروها و ... در یک جهت بود!

■ **پنجم)** با شناختی که از آقای طلیعی دارم، ایشان چندان علاقه‌ای به فعالیت منطقه‌ای ازجمله تاریخ‌نگاری محلی - به‌خصوص در مورد شهر گرگان - ندارند و همواره در مقابل فعالیت فعالان این حوزه موضع‌گیری کرده‌اند! این امر نه فقط درباره موضوع «مشروطیت در استرآباد»، بلکه در دیگر حوزه‌ها هم بوده است. در همین یادداشت اخیر ایشان نوشتند، «در یکی از سخن‌رانی‌هایی که در جایی به مناسبتی انجام می‌شد، یکی از افتخارات مطرح شده برای این شهر (بخوانید گرگان) از طرف سخن‌ران، این بود که در فلان سال ابوعلی سینا در سفر از کجا به کجا، چند شبی در استرآباد به سر برد. خب این بیتوته‌ی چندروزه و حتی چندماهه و گیرم چندساله‌ی کسی چون ابوعلی سینا چه گلی بر سر شهر و اهالی آن می‌زند و...»^۷

اساساً کسانی که در موضوع‌های شهری و استانی و به قول مورخین، تاریخ محلی کار می‌کنند موضوعی چون آمدن ابوعلی سینا به استرآباد (استرآباد اشتباه و شهر جرجان صحیح است. متأسفانه در نوشته‌های آقای طلیعی از این

نوع اشتباهات تاریخی وجود دارد) بسیار مهم است و آن را نیازمند پردازش و پژوهش می‌دانند. امروزه در بسیاری از ممالک حتی توسعه یافته، حضور چند ساعت فلان چهره نامدار را مورد توجه قرار می‌دهند و یادمان‌هایی ایجاد می‌کنند چه برسد به شخصیتی چون بوعلی سینا که تحت شرایط خاص و اضطراری به جرجان آمد و مدتی در آن رحل اقامت گزید و مورد حمایت قابوس امیر زیاری قرار گرفت و از کتابخانه دربار قابوس استفاده کرد و بخشی از کتاب قانون را نوشت. این نوع اظهار نظر کردن نشانه همان بی‌علاقگی و بی‌توجهی به مسائل محلی و در نتیجه نداشتن «عرق ناسیونالیستی» است که البته اشکالی ندارد، اما ایشان حق ندارند به دیگران که علاقمند به این حوزه از جمله سرزمین آبا و اجدادی خود هستند خرده بگیرند. نکته جالب در توجیه این نوع نگاه، این قسمت از یادداشت ایشان است که نوشتند «این افتخارات آبکی، کدام یک از دردهای مبتلابه جامعه‌ی دردمند ما را درمان می‌کند؟ آب و نانی در سفره‌ی خالی و هر روز کوچک‌تر شده مردم می‌شود؟ بیماری را ریشه کن می‌کند؟ فقر جران‌سوز را چاره می‌کند، آسیب‌های اجتماعی را درمان می‌کند که هر روز گسترش بیش‌تری پیدا می‌کند و...» آیا ما حق نداریم همین نظر را درباره نوشته‌های آقای طلایی داشته باشیم که آخر این همه شمشیر کشیدن شما بروی این و آن و... اظهار نظر کردند و نوشتن، کدام یک از دردهای مبتلابه جامعه‌ای دردمند را درمان می‌کند. آب و نانی در سفره‌ی خالی و هر روز کوچک‌تر شده‌ی مردم می‌شود و... ایشان درباره عالم و آدم نظر می‌دهند اما اگر افراد دیگری چیزی نوشتند یا گفتند، ایشان موضع دلسوزانه می‌گیرند که بله این افتخار آبکی، کدام یک از دردهای مبتلابه جامعه دردمند ما را درمان می‌کند و نتیجه می‌گیرد که «چه می‌کند این افتخار و دل خوش کنک، جز انفعال رو به تزاید و دل خوش شدن به این که «من خواب دیده‌ام که کسی می‌آید»»^۸.

■ **ششم)** نوشتار اخیر آقای طلایی در بند بند خود نیار به توضیح و پاسخ دارد و نگارنده در حد خود، سعی می‌کند فقط چند مورد را به ایشان یادآوری کند.

الف: آقای طلایی نوشتند «واقعیت این است که به رغم مطالعات بسیار و پرس و جوهای فراوان از کسانی که نسبتاً آگاهی‌هایی در این زمینه داشتند دقیقاً در نیافتیم که اولین بار چه کسی و در چه تاریخی، کتابی مدون یا دست‌کم مقاله‌ای کوتاه و مستقل در این مورد نوشته است ولی هر چه هست، این امر مسلم است که تا پیش از سال ۵۷ به دو دلیل مشخص به هیچ نوشته‌ی مدونی در موضوع مشروطیت استرآباد بر نمی‌خوریم».

در این زمینه باید به اطلاع برسانم که در مورد منابع و مآخذ مشروطیت استرآباد مقالاتی نوشته شده که یکی از آن‌ها به قلم استاد فقید دکتر جمشید قائمی است که جناب آقای طلایی با توجه به نوشتارهایی که از ایشان منتشر شد آن را ندیده است. جهت اطلاع ایشان یادآور می‌گردم، زنده‌یاد اسمعیل مهجوری در دو جلد کتاب «تاریخ مازندران» که در تیر ۱۳۴۵ به چاپ رسید، صفحاتی را به عنوان استرآباد و مشروطه اختصاص داد که در ابتدای آن آمده است: «مردم هوشیار استرآباد (گرگان کنونی) همزمان با انقلاب رشت به جنب و جوش درآمده و برای گسلانیدن زنجیر استبداد و استقرار مشروطیت رنج کشیده مردانگی‌ها نمودند. سردهسته و پرچمدار این جانبازان حاج شیخ محمد حسین مقصودلو است»^۹. اسمعیل مهجوری از شیخ محمد حسین به عنوان «مجتهد روشن فکر»^{۱۰} یاد می‌کند و توضیحات مفصل درباره مشروطه‌خواهی استرآباد، آمدن پانف، ورود محمد علی شاه معزول و... ارائه می‌دهد.

پس این گونه نیست که به نوشته آقای طلیعی «در این منطقه هم تا پیش از رسیدن صدمین سالگرد این رویداد تاریخی، هیچ نوشته‌ی مدونی نداریم مگر یک کتاب که حدود هشت ماه پیش از این موعد به چاپ رسیده است»، خیر! هست ولی آقای طلیعی خبر ندارد.

البته جدا از نوشته‌هایی درباره مشروطیت استرآباد، گزارش‌هایی از روس‌ها و انگلیسی‌ها، اسناد و مطالبی در نشریات آن زمان است، که در سال‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته‌اند. اساساً کار مورخ هم مطالعه و پژوهش با تکیه بر اسناد تاریخی و... است.

ب: نمی‌توان انکار کرد که به قول آقای طلیعی «اختلافات شخصی و محلی از قبل بین مردم محلات این شهر وجود داشت و حالا همان اختلافات در لباس استبداد و مشروطه درآمد». «این امر اگرچه در سطح مردم عادی ساکن در محلات وجود داشت، اما نمی‌توان اختلاف میان شیخ فضل‌ا... نوری و دو سید حامی نهضت مشروطه‌خواهی (بهبهایی و طباطبائی) را در این حد کاهش داد، چنان‌که نمی‌بایستی اختلاف میان سیدظاهر مجتهد حامی و محور مخالفان مشروطه و مدافع محمدعلی شاه معزول در استرآباد و شیخ محمدحسین مقصودلو استرآبادی را در این اندازه تقلیل داد، اختلاف میان آن‌ها، تفاوت دو آراء، فکر و اندیشه بود. کافیت به موضع‌گیری شیخ محمدحسین مقصودلو استرآبادی در حمایت از مشروطیت، مخالفت با محمدعلی شاه، حمایت قاطعانه از بازگشایی دبستان، تشکیل انجمن معارف استرآباد، فعالیت در مجلس شورای ملی دوره سوم و مهاجرت به کرمانشاه به همراه مرحوم مدرس و دیگر رجال آزادی‌خواه در مخالفت با روس و انگلیس در جنگ جهانی اول، حمایت از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه و... با موضع‌گیری مرحوم سیدظاهر مجتهد در موارد مشابه مقایسه کرد. این گونه هم نیست که به قول آقای طلیعی «اهالی استرآباد در آن دوره‌ی خاص اختلافات شخصی و محلی خود را با لباس سیاست پوشانده و هم چنان در پوشش تازه علیه هم کارشکنی می‌کردند».^{۱۳} حداقل در سطح رهبران این گونه نبوده است.

در مورد مرحوم شیخ محمدحسین مقصودلو استرآبادی، آقای طلیعی را به بخشی از کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران که با توجه به نوشته‌های قبلی، گویی ایشان تازه متوجه آن شده‌اند ارجاع می‌دهم که نوشتند «یکی از بزرگان روحانی آزادی‌خواه آقا شیخ محمدحسین استرآبادی که یکی از اجله علما و در تقوا و پاکدامنی و روح آزادمنشی و نوع دوستی باید در ردیف ملائکه آسمان جایش داد، بیرق مشروطه‌خواهی را در استرآباد، با وجود طبع استبداد تراکمه و خوانین آن ناحیه، بلند کرده بود و جمعی گردش جمع شده بود و یک کانون آزادی طلبی در آن محیط ظلماتی به وجود آورده بود و از طلوع مشروطیت به وسیله تلگرافات و نطق‌ها، مجلس شورای ملی را تقویت می‌کرد و پیش از توپ بستن با جمعی از داوطلبان مصمم شده بود که به یاری مجلس به تهران بروند».^{۱۳}

خوشبختانه آقای طلیعی در آخرین نوشته خود، کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران اثر مهدی ملک‌زاده را دیده‌اند و در نوشته خود حداقل در دو جا ارجاع دادند، اما گویی مطلب آقای ملک‌زاده درباره مرحوم شیخ محمدحسین مقصودلوی استرآبادی را ندیده، یا نخواست‌اند که ببینند! طبق نوشته ملک‌زاده، مرحوم شیخ محمدحسین «پیش از توپ بستن با جمعی از داوطلبان مصمم شده بود که به یاری مجلس به تهران بروند و...»^{۱۴} پس این گونه نیست که به قول آقای طلیعی «برخی از روایان محلی روایتی مشکوک و جعلی آورده‌اند که در زمان به توپ بستن

مجلس، تعدادی از مشروطه‌طلبان استرآبادی می‌خواستند برای کمک به نمایندگان مجلس، به تهران نیرو اعزام کنند و...»^{۱۵} و باز جهت اطلاع آقای طلیعی بگویم که یک مجاهد مشروطه استرآبادی در همان بحبوحه به توپ بستن مجلس، در سنگر دفاع از مجلس در تهران بود و با افتخار اعلام کرد «من یک استرآبادی‌ام».

ت: آقای طلیعی نوشته‌اند «از ماجرای میدان توپخانه و بست نشینی در شاه‌عبدالعظیم و مخالف‌خوانی‌های شیخ فضل‌ا...، جز تهران و تبریز و رشت و بسیار اندک در شیراز و کرمان و قزوین و اصفهان هیچ حرکتی در هیچ شهر دیده نشده است ... در آن روزها و در چنان شرایطی، مشروطه‌طلبان استرآباد کجا بودند و چه می‌کردند؟»^{۱۶}

نگارنده قصد ندارد مقایسه‌ای میان شهر استرآباد با شهرهای تهران، تبریز و رشت داشته باشد، مسلماً جایگاه آنان در نهضت مشروطه‌خواهی ایران بالا و درخشان است، ولی این‌گونه هم نیست که هیچ حرکتی در هیچ شهری دیده نشده است. در این زمینه در یکی از گزارش‌های حسینقلی مقصودلو معروف به وکیل‌الدوله آمده است که مشروطه‌خواهان استرآباد در پاسخ به تلگراف محمدعلی شاه بعد از به توپ بستن مجلس شورای ملی، تلگرافی به این شرح به تهران ارسال کردند که «بلوای ما برای این است که مشروطه و انجمن مخصوص در استرآباد می‌خواهیم. به موجب اسناد معتبره که از پیشوایان ما رسیده به شاه سفاک که خون مسلمانان را در آذربایجان شریک شده است اطاعت او از جمله محرمات است و مالیات هم به او نمی‌دهیم. عین لایحه علمای روحانی را در تلگراف درج نموده و صریح جواب دادند که شما را به سلطنت قبول نداریم. این یک مشت رعیت استرآباد جاناً و مالاً برای دایر کردن مشروطه حاضریم آن‌چه از شما برمی‌آید کوتاهی نکنید».^{۱۷}

ث: آقای طلیعی نوشته‌اند «آن‌چه مسلم است و مورخین معروف و تاریخ‌نگاران محلی به تصریح آورده‌اند انجمن مشروطه‌خواهان استرآباد سه سال بعد از امضای فرمان مشروطیت فعالیت خود را آغاز کرده است».^{۱۸} نگارنده نمی‌داند این نوشته بر اساس کدام مستندات تاریخی است. نگاهی به یکی از کتاب‌های تاریخی که گزارش روزانه از وقایع استرآباد است، نشانگر آن است که اطلاعاتی از وجود انجمن از سال ۱۳۲۶/۱۹۰۸ م ق می‌دهد چنان‌که نوشته‌اند، «در دهم ماه آپریل محمدابراهیم ملازم کارگزاری به انجمن استرآباد رفته که کارگزار رکن‌الوزراء موجب نداده و طلب شخصی هم داریم».^{۱۹} گویی انجمن در این سال‌ها فعالیت داشته، چنان‌که آقاصادق پسر سیدطاهر مجتهد به انجمن رفته و می‌گوید «این مجلس تاکنون چه کاری صورت داده، سوای تجری رعیت» در این سال‌ها انجمن به ریاست شیخ محمدحسین فعالیت می‌کرد.^{۲۰} باید در نظر داشت در کتاب مخابرات استرآباد، گزارش وقایع استرآباد از سال ۱۳۲۶/۱۹۰۸ آمده، چند اوراق اولیه آن هم گم شده، از این رو می‌توان گفت، انجمن استرآباد سه سال بعد از امضاء فرمان مشروطیت فعالیت خود را آغاز نکرد، بلکه فعالیت انجمن آن اندازه بود که به قول آقاصادق، باعث «تجری رعیت» شد. این انجمن محلی برای مراجعه مردم حتی اهالی روستاهای اطراف بود. گزارش‌های بعدی حسینقلی خان مقصودلو (وکیل‌الدوله) نشانگر آن است که برای تشکیل انجمن بلدیه، حاج شیخ حسین و اعضای انجمن به اهالی شهر تعرفه می‌دادند.^{۲۱}

ج: آقای طلیعی در پایان مطلب خود نوشتند: «برای من جای خوش حالی و خوش وقتی است که سرانجام کسانی که روزی این شهر را کانون ملت‌هت مشروطه می‌پنداشتند و تبلیغ می‌کردند (منظور نگارنده) پس از چاپ سلسله‌ای از نوشته‌های این قلم، سرانجام از موضع خود کوتاه آمده و حالا معتقدند این‌جا نه کانون انقلاب، بلکه

در حد و اندازه‌ی امکانات خود فعال بوده است. بازهم جای شکرش باقی است که دست کم همین را پذیرفته اند.^{۳۰} در این موضوع لازم است به اطلاع آقای طلیعی برسانم، نوشته اینجانب با عنوان «مشروطه خواهی در استرآباد واقعیتی است اما در حد و اندازه خودش» در پاسخ به ادعای آقای طلیعی بود که نوشت «نهضت مشروطه خواهی در استرآباد خواب و خیالی بیش نبوده» است. از طرف دیگر، اشکالی ندارد هر آدمی در مواجهه با اظهارنظرها و نوشته‌های دیگران چیزهایی بیاموزد و حتی آراء و نظرات قبلی خود را تصحیح کنند، ولی حقیقتاً بعد از سال‌های آشنایی نگارنده با آقای طلیعی از ایشان چیزی یاد نگرفتم چراکه بسیاری از اوقات ایشان از دل سخن نمی‌گویند تا بر دل نشینند، و از قدیم گفته‌اند: سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند. آقای طلیعی، دائماً به دنبال مچ‌گیری، متلک انداختن و... هستند. اگرچه نامهربانی‌ها دیده‌اند، ولی نایستی از همه کس و همه چیز، حتی از شهری که سال‌ها در آن زیسته و ساکن آن هستند کینه داشته باشند! ایشان کتاب‌ها و نوشته‌ها را می‌خوانند، و بیشتر به دنبال عیب‌جویی و شاید انتقام هستند. اتفاقاً خودشان هم چیزی نیاموختند، چراکه به قول آرتور شوپنهاور فیلسوف آلمانی، خواننده‌ای که به جای اشتیاق یادگیری که تنها قصد عیب‌جویی دارد، هیچ نخواهد آموخت، چون دوست دارد انتقاد کند».

نباید بی‌انصافی کرد، آقای طلیعی با نوشته‌های خود درباره مشروطیت در استرآباد و حتی انکار آن، به طرح موضوع و ارتقاء بحث کمک کردند و خود هم حداقل بعضی کتاب‌ها را شناختند. ایشان در اولین نوشته خود با عنوان «شمشیر از رو»، مشروطیت استرآباد را جدا از کتاب ارزشمند احمد کسروی، در کتاب‌های «از گاته‌ها تا مشروطیت»، «ایران بین دو انقلاب»، «مشروطه ایرانی» و حتی «کتاب کم حجم و جزوه‌مانند باقر مؤمنی»! جستجو می‌کردند، که در نوشته‌های بعدی به کتاب تاریخ بیداری ایرانیان، حیات یحیی، خاطرات و خطرات مهدی قلی هدایت رسیدند و خوشبختانه در آخرین نوشته هم، کتاب تاریخ مشروطیت ایران دکتر مهدی ملک‌زاده را هم دیدند (که کاش خوب می‌دیدند) اما ی کاش منابع محلی و اسناد را هم مورد توجه قرار می‌دادند و زود قضاوت نمی‌کردند «کدام انقلاب؟ کدام مشروطیت؟ کدام رهبر مشروطه؟ چرا تاریخ جعل می‌کنید؟ برای حفظ کدام منافع؟

* عنوان این جوابیه برگرفته از یادداشتی با عنوان «شمشیر از رو» نوشته کاظم طلیعی در نشریه گلشن مهر است.

منابع

- طلیعی، کاظم. یادداشت «اون شب که بارون اومد: نگاهی دوباره به مشروطیت در استرآباد» در فصل‌نامه میرداماد. شماره ۳۶-۳۷. پاییز و زمستان ۱۴۰۳.
- طلیعی، کاظم. یادداشت «شمشیر از رو» در نشریه گلشن مهر. شماره ۴۰۱، چهارشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۸۵.
- مقصودلو، حسینقلی (وکیل‌الدوله). ۱۳۶۳. مخابرات استرآباد. به کوشش ایرج افشار. محمدرسول دریاگشت. تهران: نشر تاریخ ایران
- ملک‌زاده، مهدی. ۱۳۶۳. تاریخ مشروطیت ایران. تهران: انتشارات علمی.
- مهجوری، اسماعیل. ۱۳۴۵. تاریخ مازندران. تهران. چاپ اثر ساری.

پانویس‌ها

- ۲- فصل‌نامه میرداماد. شماره ۳۷-۳۶. ص ۱۰۱.
- ۳ و ۴- همان. ص ۱۰۲.
- ۵- همان. ص ۱۰۶.
- ۶- همان. صص ۱۰۷-۱۰۶.
- ۷- همان. ص ۱۰۳.
- ۸- همان. ص ۱۰۴.
- ۹- مهجوری. ۱۳۴۵. صص ۲۵۰-۲۴۹.
- ۱۰- همان. ص ۲۵۰.
- ۱۱- فصل‌نامه میرداماد. ص ۱۰۴.
- ۱۲- همان. ص ۱۰۴.
- ۱۳- ملک‌زاده. ۱۳۶۳. ج ۴ و ۵. ص ۱۰۷۵.
- ۱۴- همان. ص ۱۰۷۵.
- ۱۵- فصل‌نامه میرداماد. شماره ۳۷-۳۶. ص ۱۰۶.
- ۱۶- همان‌جا.
- ۱۷- مقصودلو. ۱۳۶۳. ص ۸۸.
- ۱۸- فصل‌نامه میرداماد. ص ۱۰۵.
- ۱۹- مقصودلو. ۱۳۶۳. ص ۳۲.
- ۲۰- همان. ص ۳۷.
- ۲۱- همان. ص ۱۸۷.
- ۲۲- فصل‌نامه میرداماد. ص ۱۰۷.

